

زنان هنگامی توانا ترند که شبیه رؤیاهایشان باشند

یک نگاه به زیبایی آمریکایی تجاوز از خط قرمز یک زندگی عادی

ترجمه نسر صامی

ترجمه هایدی جانسون

فیلم

همه چیز درباره مادری

ساخته

پدرو آلمودوبار که اسکار ۲۰۰۰

بهترین فیلم

غیر آمریکایی را تصاحب کرده

آوریل اسمال برای

نمایش افتتاحیه فستیوال

فیلم نیویورک

انتخاب شد



لستر بارنهام در بازی ظریف و درونی کوین اسپیسی که با دوستانه‌ترین اجرای سینمایی وی خلق شده، مرد خانه‌سز به‌رامی است که نیازمند لطفی لطف و پوشیدن عطر گل‌های سرخ است، اما نه گل‌هایی که کارولین، همسرش با زحمات زیاد در حیاط زیبای خانه‌شان در حومه شهر پرورش داده است.

کارولین (آلیس هیننگ) را لستر در ابتدای فیلم معرفی می‌کند، با جزئیاتی مستحرام که به شکلی سوزان تر جریان این مضمون ادامه می‌دهد. اظهار نظر لستر که می‌گوید: «ببین چه طوری حسه تیرین هرس کنی او با کفش‌های پانچ‌شده‌اش جوریه این اصلاً اتفاقی نیست»

این صحنه که زمانی این حرف‌ها را لستر می‌شنود همه خود را و یک تصویر معرفی می‌کند، یعنی این تصویر را برای بیان احساس می‌سازد. تصویر کلیشه‌ای از یک خانه‌سز به نظر می‌رسد. این پیام که همه تا چه حد تصویر به نظر می‌رسد و هر چند حال این تصویر بلایستی متفاوت از

آلمودوبار که این روزها سرشناس‌ترین فیلمساز جوان اسپانیا شده، سال‌ها پیش با مضحکه گیج‌کننده‌تری در آستانه فروپاشی روانی موفق شد خود را به عنوان نمایشگر خلاق الماده شوخی‌های عامیانه معرفی کند. یازده سال بعد او در فستیوال فیلم نیویورک نمایشی از آل‌اسیز سرزنده و شاداب - Live Flash - به روی صحنه برد که با دستمایگی جدید به مزاج شگفتی‌زنی منطقی‌تر از نمایش نخستین او بود.

فیلم همه چیز درباره مادری بر مهربانی غریبه‌ها تکیه کرد و با آمیزه‌ای از زندگی و هنر به مهارت تنسی ویلیامز و ترومن کاپوت با فیلم معروفش همه چیز درباره او را به خاطر می‌آورد و تابلویی از عشق و مهربانی به نمایش می‌گذارد. زنان در این فیلم از مرحله شکست احساسی می‌گذرند تا به مرحله‌ای از گذشت و تعالی روح برسند.

تاتوبوسی به نام هوس، اثر معروف تنسی ویلیامز در فیلم زندگی شخصیت زن فیلم آل‌مودوبار نقش محوری دارد و استلا وستانی - شخصیت‌های نمایش تنسی ویلیامز - دائماً در حال دست‌زدن آل‌مودوبار ظاهر می‌شوند. شخصیت زن آل‌مودوبار مانوتلا نام دارد که یک پرستار است و لحظه شروع

تجاوز از خط

عواطف همراه است و تا بدان جا پیش می‌رود که به پایانی تحمیلی اما زیبا می‌رسد. این حالت نقطه اوجی است که به فروپاشی داستان ختم می‌شود.

هیچ یک از هدف‌هایی که «زیبایی آمریکایی» با فیلمنامه پیچیده آن بال دنبال می‌کند تازه و بدیع نیست. لستر اولین مرد مؤدب و باوقاری نیست که تا نمونه کوتاه‌نظری‌ها باشد که همراه جفت مورد علاقه‌اش

از کانون خانواده بگریزد و همین طور کارولین هم تنها زنی نیست که با خواسته‌هایی منجمد و از پیش تعیین شده به عنوان همسری سرد و بی‌احساس همچنان به جاه‌طلبی‌هایش متعهد باشد.

فیلم کوچکی در داستان وجود دارد که کلی جریان را به چیزی خاطرمانگیز مبدل می‌کند: از صدای شیرین Bali Hai گرفته تا صحبت‌های مهان پدر و دختر با حالتی بده‌بستان بر سر میز شام خانواده ماتمزده بارنهام.



دختر نوجوان لستر، جین (تورا بلیچ در نقشی کاملاً متفاوت از کریستین ریچلی) کشتن می‌پزند: «خب جین! مدرسه چه طور بود؟» و جوابی کاملاً ریشخندانانه تحویل می‌گیرد: «عالی بود پدر!»

فیلم با حالتی پویا و نه بی‌هیچ پیش‌زمینه‌یی به نمایش شیفتگی لستر می‌رسد. دختری موطلائی (منا سوواری که در پای سبب آمریکایی بازی داشت) که از تشویق‌کنندگان ورزشکاران است با وجود آن که دوست جین دختر نوجوان لستر است، اما لستر را از خیال‌باقی‌هایش باز نمی‌دارد.

سبک مینی‌مالیستی دوربین در کنار میندز به راحتی امکان‌پذیری شفاف را به تخیل تماشاگر می‌بخشد. دوستی با او به حدی برانگیزنده است که لستر را از یک گمای طولانی پس از ازدواج خارج می‌کند و او می‌گوشد تا با امکاناتی تازه به زندگی باز گردد.

تایپر برد قرمز مدل ۷۰ اتومبیلی که همیشه می‌خواستم و حالا دارمش! لستر در مورد اتومبیل جدیدش چنین اظهار نظر می‌کند و آن را مناسب شغل

فیلم همزمان با جشن تولد هفده‌سالگی استیوان یگانه پسر اوست. مانولا استیوان را تا محل اجرای نمایش تنسی ویلیامز در مادرید همراهی می‌کند. استیوان نوجوان چنان تحت تأثیر بازیگر نقش بلاش قرار می‌گیرد که پس از پایان نمایش، در خیابان مقابل تئاتر، منتظر بازیگر می‌ماند تا عکسی از او دریافت کند.

سکانس تصادفی که در این محل روی می‌دهد توسط آلودوبار فیلمبرداری شده و نمای سریمی از این حادثه مدام در طول فیلم حلقه‌های زنجیره داستان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. پسر محبوب مانولا بر آسفالت در خون می‌غلتد و دوربین با حرکت دورانی از نگاه استیوان گرد صحنه می‌چرخد.

بسیاری از زنان دائماً به مصیبت‌های گذشته زندگی خود رجوع می‌کنند تا جراحات روحی‌شان را همچنان عمیق نگه دارند، اما واکنش مانولا در قبال این مصیبت، تجربه‌یی تکان‌دهنده را با احساسی از درام همراه می‌سازد. مانولا نسبت به اهدای عضو پیوندی آگاهی کامل دارد و خود نیز پیش از این در بیمارستان نقش یک پیوه را برای ترغیب یک اهداکننده عضو بازی کرده است. اما این بار او باید نقشی واقعی را بازی کند و همان دو پزشکی که قبلاً مانولا را برای یک جفت‌سازی اهدای عضو به کار گرفته بودند، تلاش کمک به مانولا برای تصمیم‌گیری نسبت به اهدای قلب پسر نوجوانش هستند. روی صحنه بلاش جعبه جواهراتش را به دنبال جواهری می‌گردد که نشان قلب بر خود دارد و در بیرون از صحنه مانولا قلب استیوان را در سینه مردی می‌نهد و می‌رود تا آخرین آرزوهای پسرش را برآورده سازد.

آلودوبار که خود حاصل یک ماتمزگی است، این ملودرام زنانه را با همذات‌پنداری عجیبی در هم می‌آمیزد و آدمی را به یاد جرج کیوکر و تنش‌های ماتمزده دره سیرک - داگلاس سیرک می‌انگازد.

هنگامی که مانولا به خاطر برآوردن خواسته پسرش به بارسلونا سفر می‌کند، به یکباره فیلم به دنیای فرح‌بخشی گذر می‌کند. در همین مکان بوده که بیست سال پیش مانولا در سن بلوغ به دنیا آمده، در دست وقتی که هر دو ستاره‌های نمایش اتوبوسی به آنجا می‌روند و همسری او همان زمان به بعد به جیره‌خوار حقیر زنان بدکاره مبدل شده، با این حال مانولا می‌گوشد او را ببیند و از زندگی و مرگ فرزند آگاهش کند.

مانولا به محله موسوم به «مزرعه»، مکان پرستار زنان بدکاره می‌رود و در آنجا بدکاره و مردها، مشتریان و فروشندگانهایی هستند که به دور دایره‌هایی می‌چرخند و در آنجا پیدا کنند و تعمیری شبیه به چرخ زدن‌های فلینی وار و نکته این جاست که گاه پسرش را با او می‌بینند در قالبی



تجاوز از خط

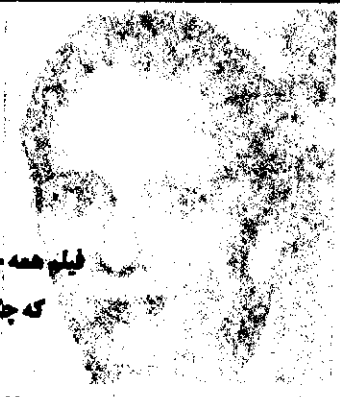
جدیدش در رستوران غذاهای فوری می‌داند؛ هرگز نمی‌داند که طی آن لستر با شادمانی مهوعی از خطوط قرمز زندگی‌اش تجاوز می‌کند.

اما در عین حال زیبایی آمریکایی، پسرش از شخصیت‌هایی متنوع و مرتبط با داستان است که با حالتی تصادفی سرنوشت‌هایشان به یکدیگر گره می‌خورد. ویکی فیشر (وس بنتلی) نوجوانی است که در همسایگی زندگی می‌کند و مادرش (الیسی جنی) به اندازه کارولین گستاخی رقت‌انگیزی دارد. شخصیت کارولین به طور گزندی مسخره می‌نماید. او تا حدی با وفار و به صورت نمادی متحرک از ارزش‌های نکوینده است. این در حالی است که پدر اصول‌گرای ویکی (گریس کوپر) که به خوبی از عهده ایفای نقشی بی‌حالت و مات و مبهوت برآمده است (مردی است ارتشی و کاملاً منزوی در همسایگی این خانواده، دو نفر بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند که نام هر دو شان جیم است و آن طور که خودشان می‌گویند همکار هستند، پدر ریکی می‌خواهد دقیقاً بداند که آن‌ها به چه کاری اشتغال دارند. ریکی پزشک بیهوشی و دیگری وکیل مالیاتی است).

زیبایی آمریکایی، تأکیدی دارد که به عدم تعلق، تنها چیزی است که نیاز ما را در چنین موقعیت‌هایی برآورده می‌سازد. این تفکر اغلب تکرار می‌شود و هرگز شکل تازه‌ای از هیجان را به دنبال ندارد ولی در صحنه به صحنه فیلم با تازگی و نشان‌هایی، مظهر مواجه می‌شویم.

زمانی که لستر به تغییر شکل زندگی‌اش می‌پردازد و خود را با امیدهایی برای جلب توجه دختر مورد علاقه‌اش روبه‌رو می‌یابد به احساسات بخت‌ناش مجال پیدا می‌شود. در مقابل کارولین قرار دارد و ارتباط او با دوستش در آنس مقابلت ملکی. همان طور که این شخصیت‌ها در تقابلی مضحک هستند، احساساتی همیشه جوشان را یادآور می‌شوند که به نوعی فرار از یکنواختی زندگی طبقه متوسط و بیان واقعی و تکان‌دهنده احساسات نمایانده می‌شود. فیلم همان گونه که به آشکار کردن علامت‌های پنهان زندگی که در ظاهر بی‌معناست می‌پردازد در عین حال از ذائقه‌ی شیطانی برخوردار است که بر جنبه‌هایش می‌افزاید. آخرین حرف لستر به تماشاگران با قدرتی گیرا و غیرقابل انکار ابراز می‌شود: «اگر شما نتوانستید با نگاه‌هایی که طرفیلم وجود دارد همراه شوید، که چه چیز المصیبت بیسترتی دارد در آینده خواهید توانست»

کارولین، استار فیلم، تصویرشده، آن پهل، کارگردان تصویربرداری، کاترینا، موسیقی، توماس نیومن، پخش: دریم ورکز، مدت نمایش: ۱۱۵ دقیقه.



فیلم همه چیز دربارهٔ مادره نشان می‌دهد

که چگونه تراژدی مرگ جسمانی

هر چند در دناک

می‌تواند به تولد امیدهای تازه زندگی

بینجامد

دیگر می‌توانند محملی برای ارائه طنز و لطافت شوند، چنانچه در کار: المودوبار می‌توان دیدن مانولا در این جست‌وجو دوست سرکش جوانی خود، اگر دو - را می‌یابد و حضور این انسانی دیرین بار دیگر ستاره غروب کرده نمایش را در وجود مانولا روشن می‌سازد. اگر دو مصمم به کمک به مانولا می‌شود و او را به پناهگاه روسپیان می‌برد. مانولا در آن جا با خواهر زوجه‌ی زری مهربان و زیبا که به کمک دردمندان شتافته آشنا می‌شود.

زنانی که یک به یک در داستان المودوبار ظاهر می‌شوند مأموریتشان تسکین یکدیگر است. فیلمساز به ستایش خصلت خودداری غریزی زنان می‌پردازد که هم‌عشان قادرند در شرایطی خاص بازیگر باشند و فیلم تقدیم به زنانی است که خود نقش زنان بازیگر را ایفا کرده‌اند، مانند جینا ریئولدر، بت دیویس و رومی اشتاینر.

دو بازیگر دیگر اتوبوسی به نام هوس، درست به مانند خانواده کوالاسکی در اثر تنسی ویلیامز مدام با هم جنگ و دعوا دارند چنانچه یک شب از مانولا خواسته می‌شود به جای یکی از آن‌ها به روی صحنه برود و نقش استلا را بازی کند. او پس از گذشت بیست سال هنوز نقش خود را از حفظ است. همه چیز دربارهٔ مادره، در این لحظه به حالتی شوک آور می‌رسد و المودوبار در به نمایش در آوردن قدرت تظاهر و تصنع در نمایش واقعی زندگی موفق از آب در می‌آید.

بازیگر نقش بلاتش در جایی از فیلم پس از پایان یک اجرای «اتوبوسی به نام هوس» برای بیان زندگی شخصی خود صحنه را در اختیار می‌گیرد و در حالی که نیمی از سالن خالی از تماشاگر شده با تک‌گویی غرورآمیز و در عین حال مضحک با شعر و نثر به هزینه‌های زیادی که صرف زیباتر نمودن خود کرده و سیلیکن‌های مصرفی‌اش اعتراف می‌کند. او می‌گوید: «زنان هنگامی توانا ترند که به آن چه در رویا برای خود ساخته‌اند شبیه تر باشند».

فیلم همه چیز دربارهٔ مادره، بازیگری را به عنوان منبع الهام برای زنان در روند پدیده‌پردازانه زندگی به کار گرفته است. المودوبار پیش از این نیز به بازیگری به عنوان نوعی تقدیس زندگی نگاه کرده بود اما نه به شفافیت و زیبایی درخشان این فیلم. همه چیز دربارهٔ مادره نشان می‌دهد که چگونه تراژدی مرگ جسمانی هر چند در دناک می‌تواند به تولد امیدهای تازه زندگی بینجامد. فقط المودوبار نیاز دارد که بداند در زندگی حرفه‌ی لحظاتی هست که فیلمساز باید از مقام یک داستان‌گوی سرگرم‌کننده به موقعیت تثبیت شده و قابل ارتقای یک مولف برسد. به هر حال هالیوود مراقب باشد، او دارد می‌آید.